

چهرهٔ باو

(از کیوس تا سرخاب)

گوشه ای از گذشته طبرستان

پیشگفتار

پیش از قباد شهریاری
ساسانی (۴۸۸ - ۴۸۹ و
۵۰۱ - ۵۳۱ میلادی)
فرمانروائی طبرستان بطور
موروثی در خاندان گشنسب
برقرار بود .

نگارنده :

گشنسب معاصر اردشیر
اول ، شاهنشاه ساسانی
(۲۲۴-۲۴۱ میلادی) بود
و در آن روزگاران غیر از
اردوان آخرین شاهنشاه
اشکانی (۲۱۳ - ۲۲۷
میلادی) ، کسی پایه جاه
و شکوه او نمیرسید. اردشیر
نود تن از شهزادگان و
بزرگان اشکانی را بکشت،
اما چون پدران گشنسب
طبرستان را در سال ۳۲

چراغی غنمی شکری

میلادی ، در زمان اردوان سوم اشکانی (۱۰-۴۰ میلادی) از جانشینان اسکندر گجستک با جنگ و ستیز، باز گرفته بودند، با او مدارا کرد و لشکر به طبرستان گسیل نداشت. گشنسب که بر طبرستان و گیلان و دیلمان و رویان و دناوند (دماوند) فرمانروائی داشت ، درباره اردشیر نامه‌ای به تنسر هیربدهیربدان فرستاد. پاسخی طولانی دریافت داشت و چون آن نبشته بخواند بدرگاه اردشیر رفت و تخت و تاج تسلیم داشت. اردشیر با او بمهر رفتار کرد و بعد از مدتی هنگام عزیمت به روم در سال ۲۳۲ میلادی او را با احترام بازگردانید و ملک طبرستان و سایر بلاد فراشواذگر او را ارزانی داشت. گشنسب ۳۲ سال دیگر یعنی تا سال ۲۶۴ میلادی (زمان شاهپور اول ساسانی - ۲۴۱-۲۷۲ میلادی) حکمرانی کرد و در آن سال بود که درگذشت و طبرستان بمدت ۲۶۵ سال دیگر تا عهد قباد (دوره دوم سلطنت ۵۰۱-۵۳۱ میلادی) در دست فرزندان او بماند و از آن پس بانقراض پیوستند. بنابراینچه گذشت خاندان گشنسب رویم بمدت ۴۹۷ سال از ۳۲ تا ۵۲۹ میلادی بر طبرستان فرمان راندند . ۱

کتابخانه مدرسه دینیه قم
پیشینه خانوادگی باو

کیوس

قباد اول شاهنشاه ساسانی پس از رسیدن به پادشاهی در سال ۴۸۸ میلادی بکیش مزدک گرایش یافت و چون سوخرا سردار بزرگ ایران را خلع نموده و بقتل رسانیده بود بزرگان ایران با او

۱- ابن اسفندیار - ۱۱-۴۱

- ایران نامه - ۵۰

- مرعشی - ۱۵۷

- میراث ایران - ۵۶۱-۵۶۲

بخصوصت برخاستند. او را بپذیرش کیش مزدك متهم کردند و با یاری مؤبدان او را در سال ۴۸۹، یکسال پس از جلوس مخلوع و محبوس ساختند و جاماسب برادرش را بشاهی برداشتند (۴۸۹ - ۵۰۱ میلادی).

هواخواهان قباد برای رهائیش بکوشش دست بردند و سرانجام بتدبیر و مساعدت همسرویکی از یارانش که سیاوش نام داشت از زندان رهانیده شد و به هیتالیان پناه برد، خوشنواز، فرمانروای هیاتله او را بگرمی پذیرا شد و دختر خودراکه «ساهیکه» نام داشت و از مآذری ایرانی بود بعقد ازدواج او درآورد از این وصلت پسری زاده شد (۴۹۰ میلادی؟) که کیوس نام گرفت. *

قباد بایاران ایرانی خود و همچنین باسپاهی از هیتالیان که شمار آنها را ازسی تا چهل هزار نوشته‌اند به ایران روی آورد. جاماسب تاب پایداری در خود ندید. برادررا پذیرا شد و ازشاهی کناره گرفت و به ارمنستان رفت و بدینگونه داستان اسپهبدان گاوباره طبرستان را بنیاد نهاد. **

بار دیگر پس از ۱۲ سال قباد بسال ۵۰۱ میلادی برآورنگ شاهنشاهی ایران نشست و سیاوش را بالقب «ارتشتاران سالار» به سپهسالاری برگزید.

گائوخاله مدد و سه شهیدم

در اواخر روزگار قباد ترکان به خراسان و اطراف طبرستان روی آوردند و قباد پس از رای زدن با مؤبدان در سال ۵۲۹ میلادی یعنی

* - مارکوارت بر این عقیده بوده است که کیوس فرزند بزرگ قباد، پیش از زندانی شدن و فرار او تولد یافته و مادرش همان بانوئی است که با کمک سیاوش او را از زندان رهانیده است - ایران نامه ۱۵۲
** - در این باب به مقاله نگارنده تحت عنوان «سکه های طبرستان گاوبارگان و حکام خلفا» مراجعه فرمایند.

سه سال پیش از مرگ خویش فرمانروائی طبرستان را به فرزند ارشد خود کیوس که بدین مزدک گرایش داشت بخشید و او را ملقب به «بدشخوارشاه» نمود.

اگرزادن کیوس در سال ۴۹۰ میلادی یعنی یکسال پس از رسیدن قباد به هیتالیان روی داده باشد، او در حدود چهل سالگی فرمانروای طبرستان شده است.^۲

کیوس مردی با هیبت و سیاست بود و از دلاوری بهره‌ای فراوان داشت. مردم طبرستان فرمانروائی او را پذیرفتند و با کمک آنان بود که خراسان را از وجود ترکان بپرداخت. مزدکیان کوشش داشتند او را در زمان حیات قباد جانشین او سازند و چون قباد میترسید از اینکار فتنه‌ای برانگیخته شود پیش از درگذشت با حضور مؤبد - مؤبدان و بزرگان اندرز نوشت که پس از مرگش خسرو که پایبند به کیش زردشت و دومین پسر او بود و او را بسیار گرامی میداشت جانشین پدر شود.^۳

قباد در سال ۵۳۱ میلادی فوت نمود و خسرو اول انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) بجانشینی او بر تخت شاهنشاهی ایران تکیه زد. چون خاقان ترک از وفات قباد آگاهی یافت سپاه به لب جیحون کشید. انوشیروان به کیوس نوشت من سپاهی گران فراهم آورده

۲- مرعشی صفحه ۲۱

- ابن اسفندیار - ۴۱

- ایران نامه - ۱۴۷-۱۵۲

- مازندران و استرآباد - ۱۷۸

۳- ابن اسفندیار - ۱۴۷

- اولیاءالله - ۳۷

- ایران نامه - ۱۵۶

روی بخراسان خواهم نهاد. در آنجا تو نیز بمن بپیوند و هر دو به نزد خاقان خواهیم رفت و او را از کرده پشیمان خواهیم ساخت. کیوس بارسیدن نامه درنگ را نپسندید. لشکری از طبرستانیان بیاراست و بخراسان روی نهاد. خراسانیان نیز با او همراه شدند. «باسپاه آراسته روی بخاقان نهاد و با او مصاف داد بکمتر مدتی او را بشکست و از آب بگذشت و غنایم بسیار برداشت و بخوارزم از خویشان خویش هوشنگ نام را بنشانند و از آنجا دیگر باره لشکر بغزنین برد و تا بنهر و اله گماشتگان بنشانند و خراج ترکستان و هندوستان بستند و سلامت و نصرت بطبرستان رسید و از اعیان معتمدان خویش یکی را پیش برادر نوشیروان فرستاد باغنایم و هدایا و نبشته مضمون آنکه توبه چند سال از من کمتری و میدانی بی معونت و مدد تو خاقان را شکستم و خراج از ترک و هندستده، داد نباشد که تو تاجدار باشی و من طرفدار، تخت و تاجوری و خزاین پدر بمن سپار» تا من «طرفی از شمال که بهتر باشد و در دل توشیرین تر باقطاع بتو دهم». «قاصد بنوشیروان رسید، چون نبشته عرضه داشت مؤبدان را حاضر فرمود و نبشته بنمود جواب دادند که کیوس آب و بال به غربال می پیماید و آتش فتنه را تاب میدهد.» «جواب نوشت... پادشاهی و سروری بفرایزدی است نه به مهتری و کمتری. ملک و شاهی... محبوب و مرغوب همه خلق است لیکن بهر کس نمیرسد. یزدان کیوس را از نوشیروان باز داند. جهان خدای راست، بدانکس دهد که او خواهد... برادر باید که دیوان و ساوس را محو کند که پدر بوقت وفات مؤبدان را بخواند و مشورت ملک با خدای بزرگ برد... و تاج و تخت را بمن حواله کرد.»^۴

۴- ابن اسفندیار - ۱۴۸-۱۴۹

اولیاء الله - ۳۹-۴۰

چون کیوس جواب نبشته بخواند پریشان شد «ولشکر بیاراست و از طبرستان روی بمداین نهاد و با برادر مصاف داد. قضای آسمانی چنان اقتضا کرد که بدست انوشیروان گرفتار شد و محبوس گشت . بعد از روزی چند انوشیروان پیش او فرستاد که به بارگاه حاضر شو به حضور مؤبدان بزرگ به گناه خود اعتراف آور تا بند از تو بردارم و گناه تو را عفوکنم و ولایت به تو سپارم و ملک با تو گذارم. کیوس گفت که مردن از این مذلت بهتر میدانم و بدین معنی رضا نداد. انوشیروان در کار کیوس جز قتل چاره ای دیگر ندید ... همان شب بفرمود تا هلاکش کردند و در آن حال می گفت که نفرین بر تاج و تختی باد که مثل کیوس برادری را برای او بیجان باید کرد.» این واقعه در سال پنجم سلطنت انوشیروان یعنی سال ۵۳۶ میلادی بوقوع پیوسته و با این ترتیب مدت فرمانروائی کیوس بر طبرستان هفت سال از ۵۲۹ تا ۵۳۶ میلادی بوده است .^۵

پایتخت کیوس شهر آمل بود که در رساله پهلوی شهرستان های ایران نوشته شده است آن شهر را زندیک «زندیق» یعنی مزدک بنا کرد و چون کیوس هواخواه او بود این شهر را تختگاه خود نمود.^۶ پس از مرگ کیوس، انوشیروان در سال ۵۷۲ میلادی قارن پسر سوخرا (سپهسالار قباد) را برگزید، شهر یارکوه و کوه قارن از طبرستان را با او واگذار کرد. زرمهر را نیز بخشی دیگر از طبرستان بداد

۵- اولیاءالله - ۴۰

۶- مرعشی - ۱۴

- ابن اسفندیار - ۱۵۰

- مازندران و استرآباد ۱۷۸-۱۷۹

۶- مرعشی - ۱۴

قارن و ندها تا ۸۳۹ میلادی و زرمهریان تا ۶۴۶ میلادی به حکومت طبرستان باقی و برقرار بودند.^۷

شاپور پسر کیوس

پس از کشته شدن کیوس انوشیروان پسر او شاپور را بمداین نزد خود نگاهداشت. هنگام درگذشت انوشیروان در سال ۵۷۸ میلادی، شاپور همچنان میزیست و بعهد فرزند و جانشینش هرمز چهارم (۵۷۸ - ۵۹۰ میلادی) درگذشت.^۸

«باو» پسر شاپور

شاپور پسری بجای گذاشت که باو نام داشت. این نام يك اسم زرتشتی است مختص مغان که تلفظ اوستائی آن بنها (BANHA) و تلفظ دیگر آن بزبان پهلوی «بوهك» یا «بناك» است.^۹

باو در خدمت خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) بود و پس از شکست خسرو از بهرام چوبینه در سال ۵۹۰ میلادی بهمراه او با سرداران چوین (برادر بهرام چوبینه)، خرادبرزین (سردبیر)، هرمز پورخراد، ایاد پور فیروز، شیروی پور کامکار، شاپور پور بدیهگان، اندمان، تخوار، بندوی و بستام عازم روم شد. راهنمائی این گروه باکسی بنام خورشید بود. فرمانده سپاه روم در سرکیزیوم، بنام پروبوس (PROBUS) آنها را پذیرا شد. نامه خسرو را برای

۷- مرعشی - ۲۱

- مازندران و استرآباد ۱۷۸-۱۷۹

۸- ابن اسفندیار - ۱۵۰

- اولیاءالله - ۴۱

- مرعشی - ۹۱-۹۲

۹- مرعشی - ص ۲۲

قیصر موریس (۵۸۲ - ۶۰۲ میلادی) بقسطنطنیه فرستاد و کوتولیسوس بفرمان قیصر مأمور پذیرائی خسرو و همراهان در هیراپولس گردید . خسرو سفیری بدربار قیصر اعزام داشت و پیمان کرد هرگاه قیصر او را یاری نماید، مارتیروپولس (میافارقین) باارمنستان ایران بروم بسپارد. بااین تدبیر فرستادگان بهرام نیزکه نزد قیصر آمده بودند ناکام بازگشتند و قیصر برآن شد که به خسرو یاری دهد. دختر خود مریم رانیز بعقد ازدواج اودرآورد. یکصد هزار سوار و برابر دو هزار هزار لیره انگلیسی مصارف لشکر در اختیار خسرو قرارداد. باقرارسیدن بهمارسال ۵۹۱ میلادی سپاه خسرو بحرکت درآمد هیراپولس قرارگاه خسرو را ترك گفت و بسوی دجله پیش رفت. چندین نبرد روی داد که پایان آن شکست بهرام چوبینه بود که از شیز (CANZAKA) عقب نشست. راه ری و دامغان را پیمود و از رود جیحون بگذشت و به خان ترك پناهنده شد. باشاره خسرو، سرداری بنام خرادبرزین یا هرمزدگزین به تركستان رفت که کار بهرام چوبین یکسره نمایند. وی «قلون» نامی را برانگیخت. قلون به قرارگاه بهرام رفت و گفت از دختر خاقان پیام آورده است. بهرام او را پذیرفت. قلون باو نزدیک شد و دشنه براو زد و بدینگون کار بهرام در سال ۵۹۱ میلادی پایان گرفت. ۱۰

باو در جنگهای خسرو با بهرام چوبین بنحومؤثری شرکت جست. پاداش این خدمت آن بود که چون شاهنشاهی ایران برخسرو مسلم شد فرمانروائی استخر، آذربایگان، عراق و طبرستان را بدو بخشید و او را باسپاهی گران روانه گشودن سرزمینهای خاوری ایران کرد (سال ۵۹۱ میلادی). باواز طبرستان گذشت بخراسان و خوارزم

۱۰- میراث ایران - ۵۶۴

ایران نامه - ۲۵۵-۲۶۴

رسید و جمله ترکستان تا بیابان تتر بفرمان او گردن نهادند. سی و هفت سال از آن احوال گذشت تا شیرویه سوم پور مریم (۶۲۸ - ۶۲۹ میلادی) پدر خود خسرو را بکشت و خود بر تخت جلوس کرد. چون از بستگی و پیوستگی باو به خسرو آگاه بود فرمان داد خانه باورادر مداین خراب کردند و جمله اموال او را بتاراج بردند. خود باوراکه در آن گیرودار در مداین بود دستگیر ساخت و با مذلت روانه استخر کرد و «شهر بند» فرمود. برادر بزرگتر خود بنام شهریار و برادر کوچکتر از بطن شیرین بنام مردانشاه رانیز که مدعی او بودند از میان برداشت و اندکی بعد خود بطاعون درگذشت.^{۱۱}

اردشیر سوم پور شیرویه (۶۲۹ میلادی) شهران گراز (۶۲۹-۶۳۰ میلادی) پوران دخت (۶۳۰-۶۳۱ میلادی) هرمز پنجم (۶۳۱ میلادی) و خسرو پنجم (۶۳۱ میلادی) هر کدام مدتی اندک بر تخت شاهنشاهی ایران جلوس کردند و گذشتند. چون در سال ۶۳۱ میلادی نوبت به آذرمیدخت رسید بزرگان ایران وی را بر آن داشتند که باورا بدرگاه خواند و سپاه بدو سپارد. او چنین کرد و فرمان سپهسالاری نوشته شد. چون فرمان به باور رسید گفت «بخدمت عورات جز مردم بی ثبات راضی و راغب نباشند» و پرستش در آتشکده استخر را برگزید.^{۱۲}

۱۱- ایران نامه - ۳۱۷

- مرعشی - ۹۲

- ابن اسفندیار - ۱۵۲

- اولیاءالله - ۴۱

۱۲- ایران نامه - ۳۱۹-۳۲۴

- ابن اسفندیار - ۱۵۳

- اولیاءالله - ۴۲

- مرعشی - ۹۲

یزدگرد سیوم (۶۳۲-۶۵۱ میلادی) آخرین شاهنشاه ساسانی با مادرش از کشتار شاهزادگان بدست عمش شیرویه ، (۶۲۸-۶۲۹ میلادی) بسلامت جسته و باستخر پناه برده بود و در آنجا در گوشه انزوا میزیست. در سال ۶۳۲ میلادی گروهی از بزرگان ایران او را بسلطنت برداشتند .

یزدگرد باوراکه همچنان در استخر بود با خود به مداین برد . «اسباب و املاک و اقطاع او رد فرمود و بسبب خصومت عرب از خویشتن دور نتوانست کرد . در جمله مواقع با او میبایست بود .» ۱۳
پس از جنگ قادسیه که سپهسالار ایران رستم فرخزاد بدست تازیان کشته و لشکر ایران شکسته شد یزدگرد به ری رفت (سال ۶۳۶ میلادی = ۱۵ هجری) باونیزبا او بود . اجازت طلبید که بطبرستان رود و به کوسان آتشکده ایراکه نیای او کیوس بنیاد نهاده زیارت کند و در گرگان باو پیوندد . یزدگرد اجازت فرمود . ❀❀❀

۱۳- ابن اسفندیار - ۱۵۳

❀❀❀ - ده کوسان که در کنار رودخانه کوسان است در خاورسازی و چهارمیلی باختر اشرف (بهشتر) میباشد . نهر کوسان هنوز بهمین نام است . ابن اسفندیار مینویسد کوسان در (پای) دژ آب دارا واقع و از ری بدانجا دو روز راه بوده است . این دژ در نزدیکی قریه مرزبان آباد بوده و گفته اند طوس نوذر که فرمانده لشکر کیخسرو بود قصبه ای در «پنجاه هزار» ساخت درجائی که معروف به کوسان بود و آنرا طوسان نامید . محل قلعه ای که او ساخته بود هنوز تا زمان ابن اسفندیار در هنگامی که لومان دون (لومنی دوین) خوانده میشد معلوم بود و آغاز بنیاد ساری از همین قلعه است . در اینجا بود که کیوس نیای «باو» آتشکده ای بساخت و باز در همین جای بود که پس از اسپهبد خورشید گاو باره (۷۴۸-۷۶۱ میلادی) تازیان پانصد مرد خراسانی بفرمان نوح بن گرشاسپ ساخلو گذاشته بودند . کوسان در سده نهم هجری اقامتگاه سادات بابلگانی بود .

مازندران و استرآباد - ۹۱ و ۲۱۵ و ۲۲۳

ابن اسفندیار - ۵۸ و ۵۹ و ۱۰۹ و ۱۷۸

در طبرستان مقام و مکث باودراز شد. هنوز در آنجا بود که ایرانیان در نهاوند شکست یافتند (۶۴۱ میلادی = ۲۱ هجری). یزدگرد از ری به اصفهان، از آنجا به کرمان و از کرمان به خراسان رفت و پس از ده سال پریشانی و درماندگی در سال ۶۵۱ میلادی برابر ۳۱ هجری به ناسپاسی ماهوی سوری، بدست آسیابانی کشته شد. ۱۴

چون «باو» این خبر بشنید «سر بتراشید و مجاور بکوسان بآتشگاه بنشست» سیزده سال گذشت. ترکان از جانب خراسان و تازیان از عراق بطبرستان روی میآوردند. اهل طبرستان اتفاق کردند «که اول ما را پادشاهی بزرگ قدر باید تا هم منقاد او شویم و از خدمت او عیب و عار نداریم. گفتند جز «باو» این کار را نشاید پیش او رفتند و ماجرای او را گفته، بعدالحاح بسیار بدان شرط قبول کرد که مردان ولایت و زنان ببندگی او را خط دهند و حکم بر اموال ایشان و دماء نافذ باشد.» «بدین جمله او را بطوع خط دادند و مطیع شدند. باو از آتشکده بیرون آمد و سلاح بیست و سوار شد و باندک مدت ولایت طبرستان را از مفسدان پاک کرد. پانزده سال (از ۴۵ تا ۵۹ هجری) پادشاه بود تا و لاش که از دودمان زرمهر و آذرو لاش بود بغدرو ناجوانمردی به قصبه شارمام (شارمان یا چارمان) خشت بر پشت او زد و به قتل آورد.» و خود بمدت هشت سال (۵۹-۶۸ هجری) بجایش نشست. ۱۵

۱۴- ایران نامه ۳۵۷-۳۵۸

- مرعشی ۹۲ - میراث ایران ۵۶۴

- ابن اسفندیار ۱۵۵ - اولیاءالله ۴۲

۱۵- مازندران و استرآباد ۱۷۸-۱۷۹

- ابن اسفندیار ۱۵۵ و ۱۵۸ - اولیاءالله ۴۳

- مرعشی - بیست و دو، ۹۳ و ۱۶۱ - معجم الانساب ۲۸۶

سرخاب (سهراب)

پورباو

« از باو کودکی ماند سهراب نام، با پیر مادری متواری بدیه در انگنار ساری فرو نشستند بخانه باغبانی، و جمله مردم طبرستان برولاش بیعت کرده بودند جز مردم کولا. خورزاد خسرو نام، اسفاهی» «بخانه این باغبان، هشت ساله کودکی دید در او نگرید گفت این پسرک از آن کیست، گفتند از آن ماست، قبول نکرد بدانجا رسید که راست بگفتند. او را و مادر را برگفت و با کولا برد قوم آن نواحی برو جمع شدند و مردم کوه قارن یاری داده ناگاه شبیخون به «پنجاه هزار» آوردند و ولاش را گرفته بدونیم زده و هرکرا دریافتندی از آن جماعت، و سرخاب را ببریم بردند و بشاهی نشانند (سال ۶۸ هجری) و بالای تالیور (تالبو) که دیه است بپایان قلعه کوزا بجهت او قصر و گرماوه و میدان ساختند» که در عهد ابن اسفندیار اثر آن در میان بیشه بر جای بود ****

سرخاب تا سال ۱۱۰ هجری بر آن نواحی فرمان راند. پس از او فرزندانش تا سال ۷۵۰ بنام باوندیان فرمانروائی کردند «هیچ ملوک استیصال ایشان نتوانست کرد اگر چه خصومات بسیار کردند و سادات علویه و اولاد گاوباره و قارنوند و آل بویه و آل وشمگیر» اگر برایشان چیرگی مییافتند «اما بهرحال بعزومتکمین میبودند» و «طبرستان از این خاندان خالی نبود». حکومت این خاندان که پیشینه آن در ضمیمه منعکس است در سه دوره بشرح زیر مشخص شده است:

یک - باوندیان کیوسی - از باو تا رستم، ۴۵ تا ۴۶۶ هجری
 دو - پاندویان اسپهبدی - از حسام الدوله شهریار پورقارن تا شمس الملوک رستم پوراردشیر، از ۴۶۶ تا ۶۰۶ هجری

*** - «پنجاه هزار» جانی در نزدیک تمیشه است که اعراب پس از مرگ اسپهبد خورشید در آنجا نیز پانصد مرد ساخلو گذاشته بودند.

سه - باو زدیان کینخواری - از حسام الدوله اردشیر پور
کینخوار تا فخر الدوله حسن پور کیخسرو، از ۶۳۵-۷۵۰ هجری ۱۶

مآخذ :

- ۱- تاریخ طبرستان - بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب
- ۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران - میرسید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی .
- ۳- تاریخ رویان - مولانا اولیاءالله آملی
- ۴- ایران نامه (کارنامه عصر ساسانیان) - عباس شوشتری (مهرین)
- ۵- میراث ایران - سیزده تن از خاورشناسان
- ۶- معجم الانساب والاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی - للمستشرق زامبادور
- ۷- مازندران واسترآباد - ه . ل . رابینو
- ۸- یادداشت‌های شخصی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۱۶- مازندران واسترآباد - ۱۸۰-۱۸۲
- معجم الانساب - ۲۸۶-۲۸۹
- مرعشی - ۹۳
- ابن اسفندیار - ۱۵۶
- اولیاءالله - ۴۳
- ابن اسفندیار (جلد دوم) - ۲۰

پیشینہ خاندان باو

پیروز شاہنشاہ ساسانی خوشنواز فرمان روای ہیتالیان

(نیای گاویارگان) جاماسب — بلاش — قباد — ساهیکہ (دختر)

انوشیروان کیوس

پرویشکاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی شاپور

پرتال جامع علوم انسانی

باو (نیای باوندیان)

سرخاب